

پارت ۵

بعد از کلی خرید بانوق به سمت خونه حرکت کردم امروز میتونستم ناهار بپزم و از آقاجون بخوام که استراحت کنه مقابل در پارکینگ ایستادم و ریموت روزدم ماشینو بردم داخل پارک کردم و نایلون خرید به دست به سمت ساختمان رفتم آقاجون عزیزم کنار باغچه نشسته بود و به گلهای زیباش آب میداد

+سلام قربونت برم

بادیدنم لبخند زد

-خسته نباشی بابا جان چه خبره دخترم این همه خرید دستت دردکنه خودم میرفتم میگرفتم

+این چه حرفیه بابا بزرگ یعنی من نباید خرید کنم برای خونمون

-چرا دخترقشنگم ولی تو خسته ایی

+امروز دوشنبس دورت بگردم زیاد کار نداشتم تازه میخوام ناهار درست کنم امروز مهمون من

-ناهار رو که گذاشتم خودم شیرین زبونم برو لباساتو عوض کن بیا باهم یه چایی بخوریم تا آماده میشه

+چشم آقاجون میام زودی

خریدارو آشپزخونه گذاشتم و رفتم سمت اتاقم لباسامو بالباس خونگی عوض کردم مقابل آینه ایستادم به چهره ای که فقط خودم میدونستم یه دنیا خستگی پشتش خوابیده نگاه کردم نفس عمیقی کشیدم و بغضمو قورت دادم تو آینه یه دختر ۱۰ ساله میدیدم با موهای تا کمر بلند که مادرش با لبخند قشنگی مشغول بافتنش

بود

+مامان

-جون مامان

+مگه نمیگی که من بزرگ شدم پس چرا هنوزم تو موهامو شونه میکنی

-تا من زنده ام تو کوچولویی همیشه قربونت برم

آخرین بافت رو میزنه و باکش موهای دخترک رو مبینده

+مامان

با ذوق از پرچونگی دخترک

-جان دلم

+دلم میخاد تا همیشه دختر کوچولوت باشم اصلا نمیخوام که بزرگ شم

سرشومیوسه

-دردت بجوم همیشه دختر کوچولو منی

+حتی اگه عروسیم کنم

میخنده

-من که قرار نیست شوهرت بدم تو فقط دختر خوشگل خودمی به دنیا نمیدمت

بغض گلومو فشار داد به خودم اومدم ودستی به موهای پسونم کشیدم اشک
ازچشمان سرازیر شد دیگه نه موهام بلند بود نه دختر کوچولو بودم نه اصلا دیگه
مادرم بود چقد دلتنگشم مثل همیشه....

در اتاقم زده شد و آقاجون اومد داخل سریع اشکامو پاک کردم که نبینه

-لعیا باباجان چرا نمیای دخترم

سرمو پایین انداختم

+اومدم آقاجون

پارت ۶

قلم : فرانک زنگنه

لعیا

-گریه کردی بابا؟

+نه آقاجون

-پس چشمت چی میگه

سر به زیر بالبخند غمگینی

+دلتننگ مامان شدم مثل همیشه

آهی از ته دل کشید

-خدا بیامرزه نرگس نازنینمو اما باباجان دنیا همینه هیچکس موندنی نیست تلخ
ترین واقعیتشه من پیرمرد باید زنده بمونم ودختر دسته گلم با مامان بزرگت زیر
خاک بخوابن

بغلش کردم

+این چه حرفیه آقاجون شما تنها کس منی ایشالا که عمرطولانی داشته باشی

نمیخواستم اونم ناراحت کنن

+خب بریم چایمونو بزنییم که بعد بریم سراغ قورمه سبزی خوشمزه آقا جون
ازحق نگذیریم عجب بویی راه انداختین مثل همیشه

خندید

-بریم دخترم

چایی و ناهار دونفرمون تو شوخی های من براخندون آقاجون و لبخندزیباش
صرف شد وآقاجون برای استراحت به اتاقش رفت و من هم به اتاقم بعد از چرت
ظهرگاهی آماده شدم که برم مطب قبلش پیش آقاجون که تو اتاقش بود رفتم

+آقاجون من دارم میرم کاری ندارین چیزی احتیاج ندارین اومدنی بگیرم

-لعیا بیا بشین یه لحظه بابا اگه دیرت نمیشه کارت دارم

+خیرباشه چشم

قلم : فرانک زنگنه

لعیا

روصندلی کنار تختش نشستم

+جانم

-نسرین زنگ زد باباجان

+ع چه عجب خاله خانوم یادی کردن

-گفت که نیلا از فرانسه اومده

نیلا دختر خاله همبازی بچگی هام و همدم جوونیام بود خوشحال شدم از اومدنش

+چه عالی باید حتما قرار بزارم نیلارو ببینم

-نه باباجان نسرین امشب مهمونی گرفته و ماهم دعوت کرده

قیافم توهم رفت دلم نمیخواست تو مهمونی که خانواده پدرهم اونجا بودن

حضور داشته باشم شایان همسر نیلا پسر عموی من بود

+نه آقاجون من نمیام شما اگه میخاین برین که زودتر پیام برسونمتون

-من بدون تو نمیرم دخترم قول دادم از طرفت که باهم میریم

+دوست ندارم اونا رو ببینم بابا بزرگ میدونین که